



نه؟ کارامدی و کفایت آن‌ها در زندگی روزمره ما که نیاز حیاتی آن اطلاعات است، چیست؟ با این مقدمه قرار است موضوعی را با شما همکاران گرامی مطرح کنم. اگر شما هم لازم دانستید، به ما بازخورد بدهید تا ما از این رهگذر با نظرات شما هم آشنا شویم.

من معلم جامعه‌شناسی دبیرستان هستم. همیشه سعی کرده‌ام درس‌هایی را که به من و آنکار می‌شود به خوبی درس بدهم. تا به حال هم به لطف خدا خروجی نمرات بچه‌ها این ادعا را ثابت کرده است. اما بی‌تعارف بگوییم، انگار این اواخر دیگر حرف‌هایم برای بچه‌ها چندان جذاب نبود. راستش را بخواهید مدتی بود کم آورده بودم. به گمانم بچه‌ها از عبارات و کلماتی استفاده می‌کردند که برایم غریبیه بود. از یک طرف دلم نمی‌خواست کار با و برای بچه‌ها را کنار بگذارم و از طرف دیگر گویی با دنیایی کار می‌کردم که کم کم داشت از من فاصله می‌گرفت؛

امروزه کسب اطلاعات به بهترین بهانه برای دادوستد بین جوامع و افراد تبدیل شده است. در جوامعی که حضور افراد، در آن‌ها به حضور مجازی تبدیل شده است، در جوامعی که انتخاب چهره و تصویر افراد می‌تواند توسط خودشان و یادگیری، به صورت مجازی و بعضی غیرواقعی تعریف شود، در

جوامعی که اطلاعات حرف اول را می‌زنند، به نظر شما چه اتفاقاتی قرار است بیفتند؟ کیفیت این گردهم آمدن‌ها چگونه خواهد بود؟ این جوامع قرار است چه ارزش افزوده‌ای برای اعضای خود داشته باشند؟ فرست‌ها و تهدیدهای آن‌ها چیست؟

آیا قرار است شبکه‌های مجازی نیز مانند سایر شبکه‌های واقعی اجتماعی، به همین شکلی که هستند، برقرار بمانند یا تغییر خواهند کرد؟ مزیت‌های این شبکه‌های اجتماعی مجازی چیست؟ علت‌های شیوع همه‌گیر آن‌ها کدام‌اند؟ دلباختگی بسیار به این شبکه‌ها خوب است با

دوازده ساعت مفید به درس رسید؟ نه، آخر تو خودت که اوستای این شبکه‌ها هستی بگو! تا اینجای گفت و گو را که شنیدم، با بچه‌ها خداحافظی کردم و رفتم تا مدتی را کنار همکارانم استراحت کنم. درباره اینکه کدام یک از همکارانم اعضاًی شبکه‌های اجتماعی هستند، از آن‌ها پرس‌وجو کردم. کمتر کسی عضو بود. و آن‌هایی هم که عضو بودند، از این شبکه‌ها به عنوان مزاحم، وقت‌گیر و اعتیاد‌آور یاد می‌کردند.

درست جلسه بعد، به بهانهٔ مرور درس جامعه‌شناسی، با بخشی آزاد، دربارهٔ ویژگی‌های یک اجتماع مثالی زدم و همین یک سؤال که «چه چیزی شما را به ادامه کلاس ورزشی تان در باشگاه تغییر می‌کند؟» باعث بارش پاسخ‌های زیر شد:

- همین که شاداب می‌شویم می‌رویم باشگاه.
- اینکه کسانی که می‌آیند، مثل خودمان دغدغهٔ ورزش دارند.

- بیشتر ما هم هم‌تیپ هستیم.

- هم‌زبانیم، یعنی زبان مشترکی داریم به اسم ورزش.

- جایی که اسمش باشگاه است، برای رفع نیازهای ما مناسب است.

- ساعتش به مدرسه و کلاس‌مان می‌خورد.

- وقتی می‌آییم خانه، درسته که بدنمان خسته است، اما برای روز بعد سرحالیم. یک دوش که بگیریم، خوب درس می‌خوانیم.

- دلمن برای هم تنگ می‌شود اگر نرویم باشگاه.

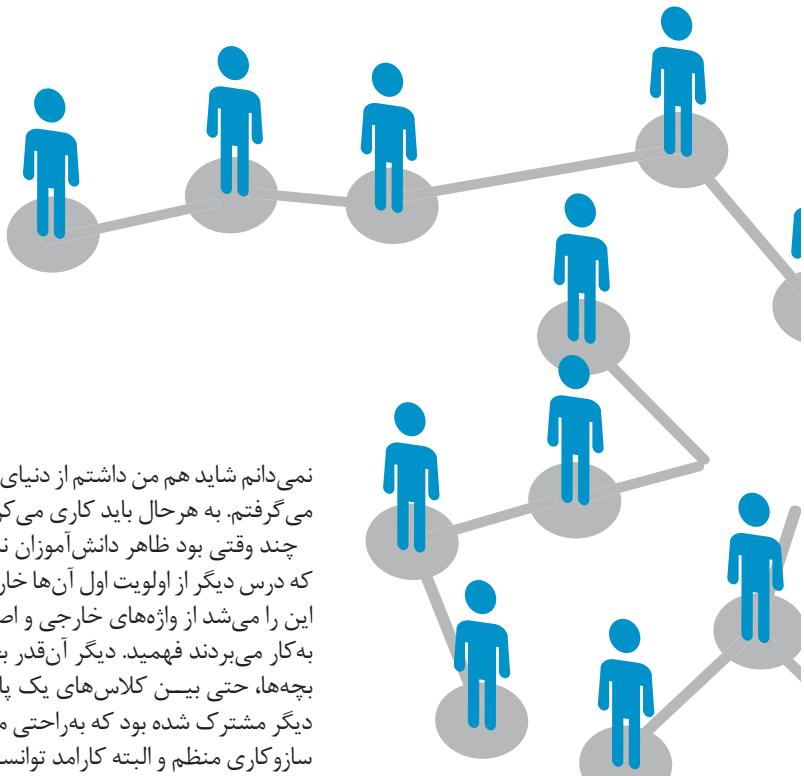
- تمرين‌های جدید و سخت مربی‌مان.

- قرار است از دل زحمت‌هایمان یک اتفاق خوب درآید؛ حالا یا موفقیتش فردی است یا گروهی.

- مسابقه‌ها به آم انگیزه می‌دهند.

- وقتی بدانی داری در جایی زحمتی می‌کشی که قرار است نتیجهٔ زحمت را بقیه هم ببینند، خب دوست داری ادامه بدھی.

- خب بچه‌ها! به نظرم همهٔ حرف‌هایی که می‌گویید درست است، اما برای اینکه برای خودتان هم ملموس‌تر باشد و بتوانید برای درستان از آن استفاده کنید، فکر کنید که شما عضو یک شبکه اجتماعی هستید که من از آن چیزی نمی‌دانم و شما قرار است برای این شبکه عضوگیری کنید و می‌خواهید برای من هم به عنوان یک عضو



نمی‌دانم شاید هم من داشتم از دنیای بچه‌ها فاصله می‌گرفتم، به هر حال باید کاری می‌کردم...

چند وقتی بود ظاهر دانش‌آموزان نشان می‌داد که درس دیگر از اولویت اول آن‌ها خارج شده است. این را می‌شد از واژه‌های خارجی و اصطلاحاتی که به کار می‌بردند فهمید. دیگر آن قدر بحث‌های بین بچه‌ها، حتی بین کلاس‌های یک پایه و پایه‌های دیگر مشترک شده بود که به راحتی می‌شد فهمید سازوکاری منظم و البته کارامد توانسته است ذهن آن‌ها را چنان مشغول خود کند که درس و بحث مدرسه به اولویت چندشمان تبدیل شود.

لازم نبود خیلی وقت صرف کنم تا متوجه این قضیه شوم. چون به نظر، ماجرا نه چندان پنهان بود که بچه‌ها سعی در علنی نکردنش داشته باشند و نه چندان علنی که همه از آن سردرآورند. ماجراجی جالبی شده بود.

مریم و سحر در انتهای کلاس، دربارهٔ کلیپ شب قبل با هم صحبت می‌کردند؛ دربارهٔ لحن گویندهٔ رادیو با یک دانش‌آموز پیش‌دانشگاهی پشت‌کنکوری:

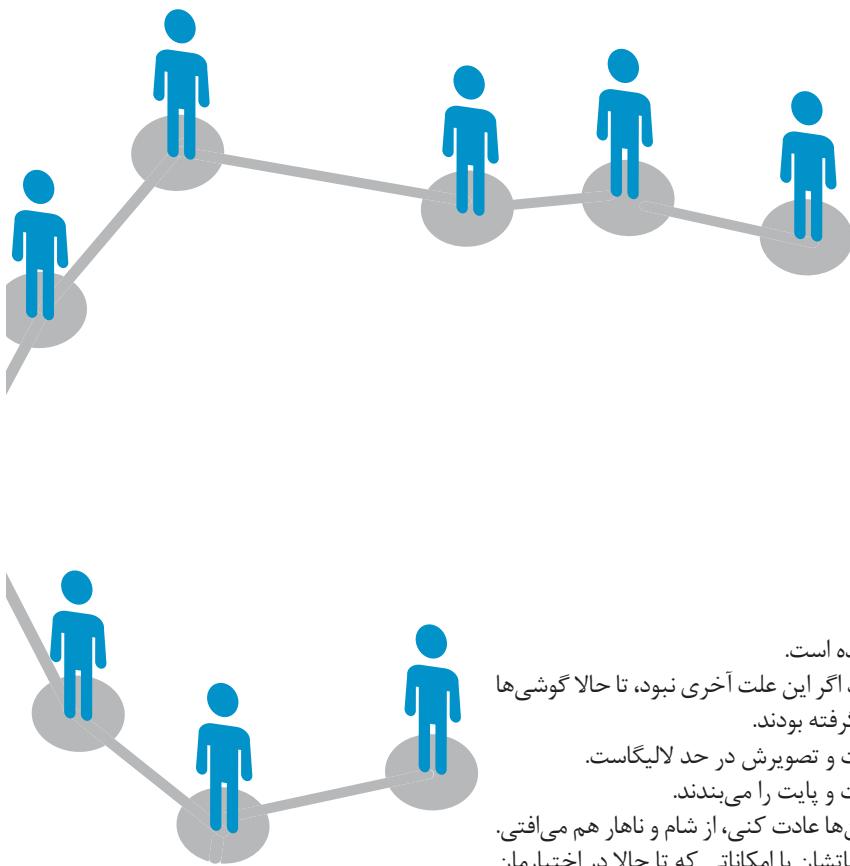
- این اصلاح درست نبود که کسی را که این قدر سختی کشیده و حالا چند وقت دیگر باید کنکور بدهد، این طور تحقیر کنند؟

- تحقیر چیست؟ حرفي نزد که از او پرسید: روزی چند ساعت، که به قول خودت نصف شب‌انه‌روز است، درس می‌خوانی؟ و بعد پرسید: همه‌اش مفید است یا نه؟

- خب. اگر طرف نمی‌خواست روزی روزی دوازده ساعت درس بخواند که نمی‌گفت!

- آخر مگر ندیدی مجری مچش را گرفت و گفت جزو کدام شبکه اجتماعی هستی؟ او هم کم نیارود و گفت همه‌اش.

- خب؟! اشکالش چیست؟
- می‌شود عضو این شبکه‌ها بود و روزانه هم



عالی شده است.

- شاید اگر این علت آخری نبود، تا حالا گوشی‌ها را از ما گرفته بودند.
- صوت و تصویرش در حد لالیگاست.
- دست و پایت را می‌بندند.
- به آن‌ها عادت کنی، از شام و ناهار هم می‌افتی.
- امکاناتشان یا امکاناتی که تا حالا در اختیارمان بوده است، اصلاً قابل مقایسه نیست.
- مثلاً تصاویر برچسب‌ها با احساساتی که می‌خواهیم منتقل کنیم خوب جور درمی‌آیند.
- بعضی وقت‌ها هم برای یک احساس یا حالتی که داریم، باید چندین شکلک را کنار هم بگذاریم تا شاید بتوانیم حسمان را منتقل کنیم. تازه اگر طرف درست متوجه شود و بد برداشت نکند.
- بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم آن‌هایی که فهمیده‌اند، ما چه چیزی دوست داریم و برایمان درست کرده‌اند از کجا نیازهای مارا متوجه شده‌اند؟!
- کاش بقیه آنچه را هم که ما به آن نیاز داریم بفهمند

به حرف‌های پچه‌ها و ستاره‌هایی که به جملاتشان داده بودند، فکر می‌کردم. اصلاً بعضی از این موارد که نام برده بودند، واقعاً نیاز محسوب می‌شد یا ارزش افزوده‌ای برای شبکه؟ از نظر جوان امروز، حضور عناصر زیبایی‌شناختی و آراستگی تصاویر و برچسب‌ها به عنوان یک عنصر اصلی در تشکیل شبکه مطرح است؟ مثلاً وجود یک برچسب که این قدر در انتقال احساس مهم است، در تشکیل شبکه نقش اساسی دارد؟ آیا قواعدی که امروز پچه‌های عضو این شبکه‌های مجازی از آن‌ها حرف می‌زنند، همان قدر مهم‌اند که قواعد شبکه‌های اجتماعی که ما قبلًا عضو آن‌ها بودیم؟

جديد، خوبی‌ها یا شاید هم بدی‌های آن را بگويند. شبکه‌ها را معرفی کنيد تا بتوانيم انتخاب کنیم که به عضويت شبکه شما دربيایيم یا نه. برای اين کار اول از همه باید بتوانيد توضيحاتی به من بدهيد تا قانون شوم شبکه‌ای که شما معرفی اش می‌كنيد، شبکه‌ای اجتماعی است با تمام خصوصیاتی که برای اعضای هر جامعه مهم است. ضمناً يادتان نزود اين قانون نانوشه را که می‌گويد: هرچه سر بالاتر می‌رود، شخص بيشتر در برابر تغييرات جديد مقاومت می‌کند. پس قانون کردن من هم خيلي راحت نیست.

اين بيشنهاد من انگار برق چشم‌های افراد بيشتری را در کلاس نشانم می‌داد؛ حتی آن‌هایی که مدت‌ها بود درس موظف مدرسه دیگر برایشان اولویت اول نبود. انگار به يك مسابقه بين نسل‌ها دعوتشان كرده بودم، از بچه‌ها خواستم بدون هیچ تعصب و ملاحظه‌ای انتظارشان را از يك گروه بگويند. يكی از آن‌ها داوطلب شد اين مفاھیم را پای تخته به صورت کدوار و خلاصه بنويسد. از بقیه هم خواستم اگر نکته‌ای تکراری بود تذکر دهنده و حواسشان به مطالب پای تخته و مطالب جديده باشد.

قرار شد به خوبی به حرف‌های هم تا انتهای گوش دهند و بعد اگر نظری داشتند به هر مورد اضافه کنند. راستش اين بخش از هدایتگری کلاس چيزی نبود که من دنبالش بودم. من فقط داشتم کلاس را جوری هدایت می‌کردم که از دانش‌آموزانم نه تنها مطلب جديده بیاموزم، بلکه انتظاراتشان را از يك شبکه و گروه دريابم. شاید اگر اين دسته‌بندی و اين انتظار در ذهن من معلم هم از قبل شکل گرفته بود، دیگر کلاس من هم مانند يك شبکه اجتماعی برای آن‌ها جذابیت داشت.

سحر شد نماینده بچه‌ها، آمد پای تخته و نظرات بچه‌ها را نشان داد. قرار شد هم نظرات مثبت و هم منفي را بنويسد و بعد به آن‌ها ستاره مثبت یا ستاره منفي بدهيم.

- خوشگل‌اند اين شبکه‌ها.

- آن قدر زيبا که يادت می‌رود وقتی داخل آن‌ها می‌روی، پيغام بگذاري و بركدی.

- شاید از طراحی خوبشان است که يادت می‌رود. امكانات دیگر شم بی‌نظير است.

- می‌توانی صدایت را برای طرف مقابلت بفرستي و بی‌هزینه با او مکالمه کنی.

- فرآگير بودنش عالي است.

- اين کم‌هزینه بودنش که برای بابا مامان هامان